

پژوهشنامه‌ی ادب غنایی دانشگاه سیستان و بلوچستان  
سال یازدهم، شماره‌ی بیستم، بهار و تابستان ۱۳۹۲ (صص: ۲۹۸-۲۷۹)

## رویکردهای نوستالژیک در شعر م. سرشک

(شفیعی کدکنی)

دکتر الیاس نورایی\*      دکتر مهدی شریفیان\*\*      علی اصغر آذریپرا\*\*\*

### چکیده

یکی از مباحث مطرح در نقد روانشناسی «نوستالژی» است. نوستالژی یا غم غربت، در اصطلاح عبارت است از: احساس دل‌تنگی و حسرت نسبت به گذشته‌ها و چیزهایی که اکنون از دست رفته و معمولاً همراه با حالت حسرت، دل‌تنگی و درد است. این مقوله در بیشتر اشعار شاعران فارسی تجلی دارد، اما در شعر معاصر به دلایلی از جمله اوضاع و احوال سیاسی و اجتماعی و نیز تغییر زندگی انسان‌ها انعکاس ویژه‌ای دارد.

این مقاله به طور محوری در پی پاسخ بدین سوالات است: آیا نوستالژی در شعر م. سرشک نمود دارد؟ انواع نوستالژی در شعر م. سرشک کدامند؟ و م. سرشک به کدام یک توجه بیشتری دارد؟ و سؤالاتی از این قبیل. در این مقاله ابتدا به تعریف و ریشه‌شناسی واژه‌ی نوستالژی در دو دسته: ۱- نوستالژی گذشته‌گرای فردی ۲- نوستالژی گذشته‌گرای جمعی توجه شده است. در ذیل هر کدام از این دو دسته، به مؤلفه‌های متعددی از جمله دوری از وطن، دوری از معشوق، بازگشت به دوران کودکی و جوانی و نیز بازگشت به تاریخ و اسطوره پرداخته شده است.

**واژگان کلیدی:** نوستالژی، غم غربت، حسرت و دل‌تنگی، م. سرشک، شفیعی کدکنی.

\*Email: nooraei@razi.ac.ir

\*\*Email: m.sharifian@basu.ac.ir

\*\*\*Email: aa.azarpira@basu.ac.ir

استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه رازی کرمانشاه

دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه بوعلی سینای همدان

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه بوعلی سینای همدان

تاریخ پذیرش: ۹۱/۱۰/۷

تاریخ دریافت: ۹۱/۴/۲۵

## زمینه‌ی بحث:

یکی از بحث‌های رایج در نقد روانشناسی و نیز مکتب رمانتیسم، بحث «نوستالژی» است. اگرچه زمان زیادی از ورود این اصطلاح از حوزه‌ی پزشکی و روانشناسی به ادبیات نمی‌گذرد، اما قرن‌هاست که شاعران و نویسندگان بسیاری به مؤلفه‌ها و مبانی فکری این مقوله توجه داشته‌اند. زمانی که مولانا در نی‌نامه از زبان نی می‌سراید: «کز نیستان تا مرا ببریده‌اند/ از نفیرم مرد و زن نالیده‌اند» در حقیقت با بیانی نوستالژیک و همراه با درد و حسرت، شرح فراق و هجران «نی» را از نیستان با زبانی تمثیلی، بازگو می‌کند. توجه به این مقوله در شعر معاصر فارسی، به طور ویژه‌ای دنبال شده است. از علل این توجه، می‌توان به اوضاع سیاسی، اجتماعی و اقتصادی حاکم بر جامعه، تغییر خُلقیات و روحیات شاعران، مهاجرت و تبعید، نحوه‌ی زندگی شاعران، مسائل خاص زندگی، غم و حسرت از دست دادن اطرافیان، غم و درد پیری و اندیشیدن به مرگ، یادآوری خاطرات دوران کودکی و نوجوانی و... اشاره کرد (شریفیان، ۱۳۸۶: ۵۲).

از جمله شاعران بزرگی که شعرش همواره با دغدغه‌های نوستالژیک همراه می‌باشد، محمدرضا شفیعی کدکنی متخلص به م. سرشک است. «زمزمه‌ها» نخستین دفتر شعری م. سرشک، در حال و هوای سبک هندی سروده شده است. عناوین اشعار در آن، اغلب رمانتیک‌گونه و احساساتی هستند و رنگ و بوی «فردیت» در آن موج می‌زند. در مجموعه شعر «شبخوانی»، شاعر از «من» فردی خود فاصله گرفته و به طرف «من» اجتماعی حرکت کرده است. در این مجموعه، شاعر علاقه و شیفتگی خود را به تاریخ و فرهنگ گذشته‌ی ایران نشان داده و در مقدمه‌ی این دفتر نیز بدین نکته اعتراف کرده است و دلیل آن را نیز «تأثیر اوضاع و احوال و وجود همشهری پیشکسوت بزرگواری که از صدور ائمه‌ی شعر معاصر است [اخوان ثالث] و نیز وجود چنان حالاتی در من...» (شفیعی کدکنی، ۱۳۶۱: ۱۱) دانسته‌اند. «در کوچه باغ‌های نیشابور» نیز تلاشی موفق در حوزه‌ی «رمانتیسم» است. «مواریث فرهنگی و سنن تاریخی و تم‌رهایی و رستگاری، طبیعت‌گرایی، نمادگرایی، اسطوره‌گرایی، التزام به وزن و موسیقی دلنشان، دردمندی، منطق مکالمه، روایت‌گری و توصیف در جای جای کتاب مشاهده می‌شود» (بشردوست، ۱۳۷۹: ۱۹۱). م. سرشک در

مجموعه شعر «هزاره‌ی دوم آهوی کوهی»، دلبستگی عمیق خود را به فرهنگ و ادبیات ایران نشان داده است؛ شاعر در این دفتر، منعکس کننده‌ی صدای فرهنگ ایرانی-اسلامی است. پیوند عناصر ملی و دینی ایران همچون زردشت (۲۹)، مانی (۴۷)، سرود آتش کرکوی (۱۹)، آذر برزین (۶۳)، نیلوفر مرو (۱۹)، آرش (۳۷۰)، رستم (۷۷) و... و داستان‌ها و اساطیر اسلامی همچون آدم (۳۶۳)، ابراهیم (۳۳)، نوح (۱۲۰)، موسی (۳۱۵)، طور (۴۰۶)، حلاج (۱۱۷) و... همگی نشانه‌ای بارز از توجه همزمان شاعر به عناصر ایرانی-اسلامی است. م. سرشک در بیشتر مجموعه اشعارش و به ویژه «آینه‌ای برای صداها» به مؤلفه‌های نوستالژی گرایش دارد. مقاله‌ی حاضر به منظور بررسی این موضوع در اشعار سرشک نوشته شده است.

**پیشینه‌ی پژوهش:** مهدی شریفیان عضو هیأت علمی دانشگاه بوعلی سینای همدان در این زمینه مقالات متعددی و نیز کتابی با عنوان «روانشناسی درد» نگاشته است. این کتاب که در سال ۱۳۸۷ توسط انتشارات دانشگاه بوعلی سینای همدان منتشر شده، بحثی است درباره‌ی نوستالژی در شعر هشت شاعر معاصر ایران که در کنار بررسی نوستالژی در اشعار نیما، سپهری، اخوان، سیاوش کسرایی، نادر نادرپور، فریدون مشیری، قیصر امین‌پور به نوستالژی در شعر م. سرشک نیز پرداخته شده است. درباره‌ی نوستالژی در ادبیات گذشته و معاصر فارسی مقالات و پایان‌نامه‌های متعددی نوشته شده است؛ از جمله: بررسی فرایند نوستالژی در اشعار سهراب سپهری از شریفیان (پژوهشنامه ادب غنایی، سال پنجم، ش: ۸، صص: ۷۲-۵۱)، غم غربت در شعر معاصر از یوسف عالی عباس آباد (نشریه گوهر گویا، ش: ۶، صص: ۱۸۰-۱۵۵) و نیز بررسی دلتنگی در آثار شش شاعر زن معاصر از معصومه خدادادی مهاباد (پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه تربیت مدرس، ۱۳۷۷). با این وجود درباره‌ی شعر م. سرشک جز همان اشارات کاری صورت نگرفته است.

### بحث و بررسی

**نوستالژی چیست؟** اصطلاح نوستالژی (Nostalgia) در اصل واژه‌ای فرانسوی است که از دو جزء یونانی ساخته شده است: Nostos که به معنی «بازگشت به خانه» است و Algos که به معنی «درد» است. در فرهنگ‌های مختلف ذیل این واژه به این موارد اشاره کرده‌اند؛ در واژه‌نامه انگلیسی آکسفورد چنین آمده است: احساس درد و حسرت نسبت به آن چیزی

است که گذشته و از دست رفته است (Hornby, 2003: 840). اندوه و گرفتگی روحی به علت دوری از سرزمین مادری و درد وطن (انوشه، ۱۳۷۶: ۱۳۵۹). در «فرهنگ علوم انسانی» آمده است: «غم غربت، حسرت و دلتنگی نسبت به گذشته و آنگهی اشتیاق مفرط برای بازگشت به گذشته، احساس حسرت برای وطن، خانواده، دوران خوش کودکی، اوضاع خوش سیاسی، اقتصادی و مذهبی در گذشته» (آشوری، ۱۳۸۱: ۲۴۶). نوستالژی در اصطلاح ادبی «به شیوه‌ای از نگارش اطلاق می‌شود که بر پایه‌ی آن شاعر یا نویسنده در سروده یا نوشته‌ی خویش، گذشته‌ای را در نظر دارد یا سرزمینی که یادش را در دل دارد، حسرت‌آمیز و دردآلود ترسیم می‌کند و به قلم می‌کشد» (انوشه، ۱۳۷۶: ۶-۱۳۵۹). «نوستالژی حسرت از دست رفته‌ها و شکایت از زمان حال در تقابل با گذشته است» (فورست، ۱۳۸۰: ۵۳). به طور کلی می‌توان گفت نوستالژی «رفتاری ناخودآگاه است که در شاعر یا نویسنده بروز می‌کند و متجلی می‌شود. احساس عمومی، طبیعی و غریزی که در میان انسان‌هاست. هرگاه فرد در ذهن خود به گذشته رجوع می‌کند و با مرور آن دچار نوعی حالت غم و اندوه توأم با نوعی حالت لذت سکرآور شود، دچار نوستالژی شده که در زبان فارسی آن را غالباً به غم غربت و حسرت گذشته تعبیر کرده‌اند» (شریفیان، ۱۳۸۵: ۳۴).

**تقسیم‌بندی نوستالژی:** «در بررسی‌های جدید ادبی، نوستالژی را به دو گونه‌ی شخصی و اجتماعی تقسیم می‌کنند. بر پایه‌ی نوستالژی شخصی، شاعر یا نویسنده به دوره‌ای از زندگی فردی خویش نظر دارد، اما در نوستالژی اجتماعی، موقعیت ویژه‌ی فرد برایش حائز اهمیت است. بر پایه‌ی این تقسیم‌بندی می‌توان نوستالژی شخصی را از نظر زمانی به دو نوع «آنی» و «مستمر» تقسیم کرد. در نوستالژی فردی و آنی گرایش آفریننده‌ی اثر به ترسیم لحظه یا لحظاتی از گذشته در اثر خویش است. نوستالژی فردی و مستمر در بردارنده‌ی تمامی اثر شاعر یا نویسنده است. شاعر یا نویسنده‌ای که متأثر از این نوع نوستالژی باشد، در سراسر اثر خویش تمام و کمال به گذشته می‌پردازد» (انوشه، ۱۳۷۶: ۱۳۶۰).

### مؤلفه‌های کلام نوستالژیک

۱. پیرنگ رمانتیک‌وار: یکی از درون مایه‌های اصلی شعر رمانتیک گرایش و توجه به

مؤلفه‌های نوستالژیک است. در مکتب رمانتیک به طور خاص به عواطف و احساسات فردی، جریان‌های روحی و توجه به درون پرداخته می‌شود. «شعار رومانیک‌ها، مستقیم یا غیر مستقیم، غالباً راجع به تلاطم‌ها و جریان‌های روحی شاعران است» (داد، ۱۳۸۷: ۲۴۵). نیز «آزردگی از محیط و زمان موجود و فرار به سوی فضاها یا زمان دیگر، دعوت به سفر تاریخی یا جغرافیایی، سفر واقعی یا بر روی بال‌های خیال از مشخصات آثار رومانیک هاست» (سید حسینی، ۱۳۶۶: ۹۲). «تمایل به سفرهای حقیقی یا تخیلی و افسانه‌ای به سرزمین‌های دوردست و اعصار گذشته، نزد شاعران رمانتیک جایگاه ویژه‌ای دارد. وردزورث (words worth)، کالریج (Coleridge) و جان کیتز (John Keats) که از شاعران بزرگ رمانتیک هستند، زمینه‌ی اشعار خود را از اقلیم‌های اسرارآمیز و دوردست و گذشته‌های دور انتخاب می‌کنند» (داد، ۱۳۸۷: ۲۴۵). آنها «در سفرهای رؤیایی خود در آرزوی یافتن محیطی زیبا و مجلل و بالاخره آن زیبایی مطلوب هستند که هنرمند رمانتیک آرزوی نیل به آن را دارد. این نوستالژی برای «بهشت گمشده» اغلب با جستجو برای آنچه گم شده و از کف رفته است، همراه است» (سه‌یر، ۱۳۸۳: ۱۳۲). از دیگر اشتراکات موضوعی مکتب رمانتیسم و نوستالژی توجه به «بازگشت به گذشته» و نیز «بازگشت به طبیعت» است. از نظر رمانتیک‌ها با آمدن زندگی صنعتی، انسان آرامش روحی و سادگی زندگی روستایی و یگانگی با طبیعت را از دست داده و خواهان گریز به نا کجاآباد، به رؤیاها و شیدایی و بازگشت به دامن طبیعت و زندگی رها و آزاد از رنج و غم است» (ثروت، ۱۳۸۷: ۷۷).

۲. خاطره‌گویی: یکی از مؤلفه‌های بیان نوستالژیک، بازگو کردن بیش از حدِ خاطره است. خاطره در لغت نامه‌ی دهخدا به «اموری که بر شخص گذشته باشد و آثاری از آن در ذهن شخص مانده باشد، گذشته‌های آدمی و وقایع گذشته که شخص آن را دیده یا شنیده است، دیده‌های گذشته یا شنیده‌های گذشته» اطلاق شده است (دهخدا، ۱۳۶۰: ذیل خاطره). به طور کلی می‌توان خاطره نویسی را به نگارش حالات و حوادث و ماجراهایی که در نتیجه تداعی خاطر و ضمن بیان چگونگی اطلاع صاحب خاطره از آن (دیدن، شنیدن و حضور داشتن) و زمان و مکان وقوع آن‌ها بازیابی می‌شود، اطلاق کرد. خاطره را عمدتاً بر دو نوع تقسیم بندی کرده‌اند: خاطره‌ی فردی و خاطره‌ی جمعی. هر فردی در زندگی شخصی خود

خاطراتی دارد که هر از گاهی با بازگو کردن و یادآوری آنها خود را عمدتاً به تاریخ پیوند می‌زند. «وقتی یادآوری خاطرات برای شخص به حدی برسد که او را نسبت به واقعیت موجود بدبین کند، شخص احساس نوستالژی و دلتنگی می‌کند. این همان حالت روانی است که خاطره‌شناسان آن را «تراکم خاطره» (Recollection) می‌نامند. طیف دیگر این حالت کمبود خاطره است که روان‌پزشکان آن را «فراموشی» (Forgetting) می‌گویند.» (شریفیان، ۱۳۸۵: ۳۷).

در خاطره‌ی فردی، بیشتر تأکید بر ضمیر ناخودآگاه فردی است. همان چیزی که فروید به دنبال واکاوی آن بود. اما در خاطره‌ی جمعی تأکید بر ناخودآگاه قومی (Collective unconscious) است. کارل گوستاو یونگ برای نخستین بار اقدام به ارائه و بسط این نظریه کرد. از نظر یونگ، ناخودآگاه قومی «عامل پیدایش صورت‌های ازلی» (Archetype) است که در ادبیات و هنر متجلی می‌شوند. در ادبیات نیز مانند اسطوره‌الگوهای معینی دائماً تکرار می‌شوند که ریشه در ناخودآگاه جمعی دارند» (داد، ۱۳۸۷: ۴۸۱). یونگ در نظریه‌ی «الگوی ازلی» یا «نمونه ازلی» معتقد است که «زیر ساخت ناخودآگاه قومی بشر از تصاویر جهانی و یکسانی تشکیل شده که پیش از تولد و به شکل‌های مختلف بین اقوام گوناگون وجود داشته است» (داد، ۱۳۸۷: ۴۸۸). بنابراین گفته‌ها، برخی خاطرات جنبه‌ی اشتراکی و اجتماعی دارند و در ذهن و ضمیر افراد بسیاری نقش بسته است؛ حال اگر شاعر یا هنرمندی بیش از حد به بازگو کردن این خاطرات بپردازد، گوئیم دچار نوستالژی خاطره‌ی جمعی شده است.

۳. بازگشت به گذشته‌ی تاریخی: باستان‌گرایی یا آرکائیسیم «آن است که شاعر یا نویسنده در اثر خود از کلمات مهجور و ساختارهای دستوری قدیم استفاده کند. باستان‌گرایی بر دو نوع است: باستان‌گرایی واژگانی (Lexical archaism) و باستان‌گرایی نحوی (Syntactical archaism) در باستان‌گرایی واژگانی، شاعر از کلمات مهجور یا تلفظ‌های قدیمی‌تر کلمات استفاده می‌کند: مثل کاربرد «باژگونه» به جای «وارونه»، «آبگینه» به جای «آئینه»، «بهل» به جای «بگذار» در نمونه‌های زیر: غبار آلوده از جهان / تصویری باژگونه در آبگینه بی قرار (شاملو). در باستان‌گرایی نحوی شاعر به جا به جایی جزئی یا جایگزینی شکلی مثل دعا برای شکل دیگر مثل امر می‌پردازد. برای نمونه در سطرهای زیر شاعر با استفاده از دو حرف اضافه «بر» و «به» در کنار یکدیگر ویژگی‌های سبکی راکه در شعر فارسی قرون چهارم و

پنجم معمول بوده و امروزه به کار نمی رود احیا می کند: بر به کشتی های خشم بادبان از خون / ما برای فتح سوی پایتخت قرن می آییم (اخوان)» (داد، ۱۳۸۷: ۷۱). «آرکائیس، زمانی از مصادیق غم غربت (نوستالژی) قلمداد می شود که زبان و ابزارهای آن برای بازسازی و یا فضا سازی گذشته به کار رفته باشد» (عالی، ۱۳۸۷: ۱۵۸).

۴. اسطوره گرایی: اسطوره «مجموعه روایت هایی است که معمولاً مضامینی را چون منشأ آفرینش جهان، خلقت انسان، جنگ خدایان با قهرمانان، یا مصائب و سختی هایی که بر اقدام کهن گذشته است، به صورتی دنباله دار، پیوسته و مرتبط با هم در بر می گیرد. این روایت ها زمانی برای مردمانی خاص، جنبه ی اعتقادی داشته است و با تبیین و توضیح اعمال و اغراض خدایان و دیگر موجودات مافوق بشری به چرایی جهان هستی و رویدادهای آن پاسخ می گفتند و از این رهگذر، توجیه و منطق رسوم و آیین های اجتماعی را انجام می دادند و به قوانینی که بشر برای اداره ی زندگی اش می بایست رعایت کند، جنبه ی الهی و عبادی می بخشیدند» (داد، ۱۳۸۷: ۳۴). ورود اسطوره در بحث نوستالژی، به واسطه ی شاعران و نویسندگان رمانتیک است. برای مثال شلینگ (Shelling) و شلگل (Schlegel) در همین رابطه پیشنهاد کردند که «برای خلق ادبیاتی بزرگ، شعرای امروزی باید باید منظومه اساطیری تازه ای بیافرینند که نگاه اساطیر گذشته مغرب زمین را با اکتشافات جدید فلسفه و فیزیک در هم بیامیزد» (داد، ۱۳۸۷: ۳۵).

برخی دیگر از محققان و منتقدان ماهیت اسطوره را نوستالژی می دانند. ابراهام معتقد است که «اسطوره ها مربوط به دوران کودکی نوع بشر است» (آبراهام، ۱۳۷۷: ۱۱۶). الیاده نیز می گوید که «اسطوره ها مربوط به دوران سعادت و آزادی انسان و رابطه ی تنگاتنگ او با خدایان است که بعدها در نتیجه ی هبوط این سعادت و آزادی از بین رفته و ارتباط بین زمین و آسمان گسسته شده است» (الیاده، ۱۳۷۴: ۵۸). یونگ معتقد بود که «موضوع اسطوره جای در ناخود آگاه قومی نسل بشر دارد و شباهت میان اساطیر اقوام مختلف به خاطر آن است که همه ریشه ای مشترک و موروثی دارند» (داد، ۱۳۸۷: ۳۶). از نظر او «یک ناخود آگاه جمعی میان همه ی انسان ها مشترک است. این ناخود آگاه جمعی در بردارنده ی کهن نمونه ها است. کهن نمونه ها در روان آدمی پنهان اند، بی آنکه انسان از آن آگاه باشد. کهن نمونه ها بی واسطه به

نسل‌های آدمی آموخته می‌شود و همیشه تکرار می‌گردد. رفتارهای اجتماعی هستند که بی‌آنکه تعلیم داده شوند، جزئی از تربیت و زندگی آدمی محسوب می‌گردند و در واقع می‌توان گفت که کهن‌نمونه‌ها از نسلی به نسل دیگر به ارث می‌رسد» (یونگ، ۱۳۶۸: ۱۵). به همین جهت اسطوره می‌تواند در ذیل بحث «نوستالژی و خاطره‌ی قومی» نیز مطرح شود.

۵. بازگشت به تفکرات آرمانشهری: ادبیات آرمانشهر «به آن دسته از آثار ادبی گفته می‌شود که به طرح جامعه‌ی آرمانی می‌پردازد» (داد، ۱۳۸۷: ۱۷). «آرمانشهر جایی است دست نیافتنی که تصور آن همواره در افق آرزوی بشر نمونه‌ی خیر برین و زیبایی و رستگاری بوده است و یکی از آرزوهای آدمی در درازنای تاریخ، دست یابی به جامعه‌ای بوده که در آن رستگاری خویش را تحقق بخشد. هنگامی که بشر از بند اسطوره‌ها رست و آرزوهای خود را در پرتو دانش دست یافتنی دانست، تصور شهر آرمانی را از دیار اسطوره‌ها به قلمرو خرد آورد» (اصیل، ۱۳۸۱: ۱۸). «طرح آرمانشهر و ساخته و پرداخته شدن آن در ذهن انسان‌ها، مستقیماً با اوضاع سیاسی، اجتماعی و اقتصادی حاکم بر جامعه و بر جهان، همچنین با روحیات انسان‌ها ارتباط دارد. آرمانشهر نیز مانند اسطوره‌گرایی و پناه بردن به دوران کودکی، اندیشه دفاعی انسان برای گریز از حال است. ولی از جهت شکل‌گیری و فرایند در نقطه‌ی مقابل اسطوره‌گرایی و دلتنگی برای گذشته قرار دارد. آرمانشهر در واقع پناه بردن به آینده است و آن دو پناه بردن به گذشته» (عالی، ۱۳۸۷: ۱۵۹).

#### بررسی نوستالژی در اشعار م. سرشک:

##### ۱- نوستالژی گذشته گرای فردی:

۱-۱- نوستالژی غم غربت (دوری از وطن): احساس غربت وقتی به انسان دست می‌دهد که جدایی و فراق در میان باشد. این اصطلاح در چند دهه‌ی اخیر میلادی، در نقد روانشناسی کاربرد وسیعی داشته است و منتقدان بسیاری به واکاوی علمی آن پرداخته‌اند. «فیشر (fisher) و هود (Hood) احساس غربت را به یک حالت هیجانی، انگیزش و شناختی پیچیده می‌دانند که حاکی از غمگینی، تمایل به بازگشت به خانه و درماندگی ناشی از تفکر درباره خانه است. اصطلاح احساس غربت، واکنش‌هایی را شامل می‌شود که جدایی افراد مورد علاقه و مکان‌های آشنا را در بر می‌گیرد. توربر (Thurber) مفهوم غربت را درماندگی یا اختلالی می‌داند



که به وسیله‌ی جدایی مورد انتظار یا واقعی از محیط خانه و زندگی ایجاد می‌شود. تیلبورگ (Tilburg) نیز احساس غربت را یک حالت روانی و عادی برای انسان می‌داند که با خلق افسرده، شکایت جسمانی و بازخوانی گسترده اندیشه درباره‌ی خانه و آرزوی بازگشت به خانه و محیط آشنا مشخص می‌شود» (شریفیان، ۱۳۸۵: ۴۱). اگر در این مجموعه تعریف‌ها، «خانه» را در مقیاس بزرگتر معادل «وطن» بدانیم و وطن را معادل تعریف شفییعی کدکنی، آنجا که می‌گوید «تلقی من و شما از وطن صرفاً معادل زادگاه یا خاستگاه و محل پرورش است نه آن تلقی‌ای که قدما از آن به عنوان همه عالم اسلامی تعبیر می‌کرده‌اند که نمونه‌ی خوب آن در اندیشه اقبال لاهوری دیده می‌شود» (شفییعی کدکنی، ۱۳۸۱: ۳۶)، اشعار «زادگاه من، در جست و جوی نیشابور، و شعر کوچه بنفشه‌ها» می‌توانند مصادیق بارزی از توجه «سرشک» به این مفهوم باشد. وی هر از گاهی به یاد زادگاهش «کدکن» که روستایی است خفته در دامنه‌ی یک سلسله کوه و از روستاهای بسیار قدیم و کهنسال نیشابور قدیم، می‌افتد و غمگانه و با حسرت آن را «بهشت خاطره» خطاب می‌کند و با یاد شب‌های مهتابی روستا و جویبارها و چکادها و غروب آن بازگشتی نوستالژیک به زادگاهش می‌کند:

«ای روستای خفته بر این پهن دشت سبز/ ای از گزند شهر پلیدان پناه من/ ای جلوه‌ی طراوت و شادابی و شکوه/ هان ای بهشت خاطره! ای زادگاه من/ هر گوشه‌ای ز خلوت افسانه رنگ تو/ یاد آفرین لذت بر باد رفته ای است/ و آن جویبار غم زده ات با سرود خویش/ افسانه ساز لحظه‌ی از یاد رفته ای است» (شفییعی کدکنی، ۱۳۷۶: ۹۸-۹۷).

شاعر در ادامه با «زورق خیال»، سفری بی‌منتها به زادگاهش می‌کند و در خلوت روایی خود، یاد شب‌هایی می‌افتد که در آن شب‌ها با مهتاب زادگاهش صحبت می‌کرد:

«ای بس شبان روشن افسانه‌گون که من/ در دامن تو قصه به مهتاب گفته ام/ وز ساحل سکوت تو، با زورق خیال/ تا خلوت خدایی افلاک رفته ام/ با آن چکادهای پر از برف بهمنت/ با آن غروب‌های شفق خیز روشنت/ و آن آسمان روشن هم‌رنگ آرزو/ وان سوسوی شبانه فانوس خرم‌نت...» (شفییعی کدکنی، ۱۳۷۶: ۹۹).

سرشک در شعر «کوچ بنفشه‌ها» آرزو کرده که کاش می‌توانست وطنش را هر کجا که خواست، با خودش ببرد تا بدین طریق، دیگر هیچگاه دچار غم غربت نشود:

«ای کاش..../ ای کاش آدمی وطنش را/ مثل بنفشه ها/ (در جعبه های خاک)/ یک روز می توانست/ همراه خویشتن ببرد، هرکجا که خواست/ در روشنای باران/ در آفتاب پاک» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۶: ۱۶۹) سرشک دفتر شعر «بوی جوی مولیان» را در غربت، یعنی شهر پرینستون آمریکا سروده است. عنوان این مجموعه‌ی شعر، حکایت از حال و هوای شاعر دارد. گویی رودکی وار آرزوی بازگشت به دیار و زادگاهش و دیدار یارش سبب خلجان روحی او شده است: «شهری که آن سوی شقایق می شود طالع؛/ در جاده ی جادوی ابریشم/ دروازه‌های عالمی دیگر/ به روی آدمی دیگر/ نزدیک است/ آنک،/ شهری که از دروازه‌های آن/ هم بوی جوی مولیان خیزد؛/ هم یاد یار مهربان آید» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۶: ۴۷۲).

شاعر در این مجموعه خود را «آواره یمگان» خطاب می‌کند که در دیار غربت همچون ناصر خسرو آواره و غریب افتاده است (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۶: ۴۶۳). و خود و شعر را در جایی می‌بیند که نشانی از هیچ آشنایی نیست: «من و شعر و جوبار/ رفتیم و رفتیم / به آنجا رسیدیم آنجا که دیگر / نه جای پای کس بود و نه آشنا بود» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۶: ۵۰۵). عطش بازگشت به نیشابور چنان در عمق وجود شاعر ریشه دوانده بود که او در کنار دریا نیز احساس تشنگی می‌کند: «در نیشابورم و جویای نیشابور هنوز/ وه! / چه ها فاصله! اینجاست/ در این نقطه که من/ در دل شهرم و هر لحظه شوم دور هنوز/ در نیشابورم و جویای نیشابور هنوز» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۸: ۴۲).

۲- ۱- نوستالژی دوران کودکی: دکتر شفیع کدکنی در یک خانواده‌ی روحانی کشاورز متولد شده است. تحت تربیت‌های پدر، پدربزرگ، مادر و مادربزرگش از کودکی به دنیای شعر و ادبیات علاقمند می‌گردد. کودکی او همراه با خاطراتی سپری شده است. او درباره‌ی کودکی خود می‌گوید که: «بسیاری از اوقات کودکی من با او [پدر بزرگ مادری] سپری شده است. تمام تابستان ها و تقریباً نیمی از سال را ما در کدکن به سر می‌بردیم و در تمام این لحظات با همین پدربزرگ مادری‌ام بودم. آدم با ذوق و خوش سلیقه ای بود...» (بشر دوست، ۱۳۷۹: ۳۲). همچنین در توصیف روزهای کودکی خود می‌گوید که: «بازیگوش‌ترین بچه محله من بودم، چه در کدکن و چه در مشهد. اولین بچه‌ای که صبح زود وارد کوچه می‌شد، علی التحقیق من بودم و آخرین کسی که کوچه را ترک می‌کرد، نیز من بودم. علتش شاید این

بود که نه خواهری داشتم و نه برادری» (بشر دوست، ۱۳۷۹: ۲۵-۲۴). م. سرشک در اشعارش همواره از دوران کودکی به «روزهای روشن رویان» یاد می‌کند و با حالتی نوستالژیک آن روزهایی را فرا یاد می‌آورد که با میخ بر تنه ی درختان یادگاری می‌نوشت:

«آن روزهای روشن رویان زندگی / دوران کودکی- که بر آن لحظه‌ها درود! / در دامن سکوت تو [کدکن] آرام می‌گذشت / خاطر، اسیر خاطره‌ای کودکانه بود / آری هنوز مانده به یاد آنچه نقش بست / آن روزها به خاطر اندوه بار من / وان نام من که بر تنه آن چنار پیر / زان روزگار مانده به جا، یادگار من (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۶: ۹۸).

سرشک در شعری با عنوان «آشیان متروک» از شب‌هایی می‌گوید که مادرش برای او افسانه گنجشک «آشی ماشی» می‌گفت و او در دامنش محو گفتار او بوده و گاهی نیز بر ترانه تنها دختر همسایه، گوش می‌داده است:

«در اینجا زادم از مادر زمانی / مرا این خانه مهد و آشیان است / نخستین آسمانی را که دیدم / خدا داند که خود این آسمان است / چه شب‌ها مادرم افسانه می‌گفت / از آن گنجشک «آشی ماشی» و من / به رویاهای شیرین غرقه بودم» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۶: ۱۳۶-۱۳۵).

شاعر در ادامه با حالتی نوستالژیک از روزهایی یاد می‌کند که با طفلان هم سن و سالش در کوچه سوار بر اسب چوبی بوده و بر پشت بام کفتر می‌پرانده است:

«چه روزانی که با طفلان همسال / به کوچه اسب چوبی می‌دواندم / به زیر آفتاب بامدادان / به روی بام، کفتر می‌پراندم» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۶: ۱۳۷) و در پایان شعر نیز، با حالت غم‌انگیز می‌گوید: «تهی افتاد اینک آشیان شان / به سان پیکری بی‌زندگانی / کبوترها همه پرواز کردند / به رنگ آرزوهای جوانی» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۶: ۱۳۷).

۳-۱- نوستالژی جوانی: م. سرشک از جوانی به لحظه‌های رهایی، بیداری و زیبایی تعبیر می‌کند و آن را «خوب‌ترین از سال‌های عمر خدا» می‌داند و بارها با درد و تلخی آن لحظه‌های رفته را، پیش خود مجسم می‌کند: «آن لحظه‌ها جوانی ما بود / آن لحظه‌ها که روح، در آن‌ها / مثل نگاه آهوی کوهی / بر دشت و بر گریوه رها بود / آن لحظه‌های بیشه بیدار / زیبا و پرشکوه و شکیب / آن لحظه‌ها که زندگی ما / نه در چِرا به چون و چِرا بود / زان

لحظه‌ها چه گونه توانیم / جز با درود و تلخی بدرود / یاد کرد / آن لحظه‌ها که خوب‌ترین‌ها / از سال‌های عمر خدا بود / آن لحظه‌ها جوانی ما بود» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۸: ۱۰۹ - ۱۰۷).

او جوانی را «گل سرخ صد برگ شادابی» می‌داند که سرانجام برگ‌هایش می‌ریزد و پژمرده می‌شود: «این گل سرخ / این گل سرخ صد برگ شاداب / این گل سرخ تاج خدایان / که به هر روز برگی از آن را / می‌کنی با سرانگشت نفرت / تا نبینی که پژمردگی‌هاش / می‌شود در نظرها نمایان / چند روز دگر برگ‌هایش / می‌رسد اندک اندک به پایان» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۶: ۳۴۵).

۴-۱. نوستالژی دوری از معشوق: یکی از جلوه‌های نوستالژیک در شعر م. سرشک یادآوری خاطرات و ماجراهای عاشقانه است. سرشک در مجموعه اشعار دوره جوانی اش یعنی «آینه ای برای صداها» عمدتاً نگاهی رمانتیک دارد و بارها از روزهای عاشقانه‌ای یاد می‌کند که توأم با جنون بوده و معشوقش برای او «مرغ بهشتی» و «آینه رخسار» بوده است: «یاد آن روز که از همت بیدار جنون / زین قفس تا سر کویت پر پروازم بود. / دیگر اکنون چه کنم زمزمه در پرده ی عشق / دور از آن مرغ بهشتی که هم‌آوازم بود» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۶: ۳۵). م. سرشک در شعر «بوسه باران»، آشفستگی و رنج را یادگاری از روزهای عاشقانه می‌داند و با حسرت و درد از خاطرات می‌خواهد که دیگر به ذهن او خطور نکنند:

« این همه خاطر آشفته و مجموعه رنج / یادگاری است کزان زلف پریشان دارم / مگذر ای خاطره‌ی او ز کنارم مگذر / موج بی ساحل اشکم سر طوفان دارم» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۶: ۶۷). شاعر، زندگی دور از معشوق را مردنی و توأم با غم می‌داند، به یاد «نرگس» معشوقش، بوسه بر شکوفه بادام می‌زند و تنها با خیال اوست که آرام می‌گیرد: «دور از تو با سیاهی شب‌های غم گذشت / این مردنی که زندگی اش نام داده‌ایم / با یاد نرگس تو چو باران به هر سحر / صد بوسه بر شکوفه بادام داده‌ایم / وز موج خیز فتنه، دل بی شکیب را / در ساحل خیال تو آرام داده‌ایم» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۶: ۸۲). شاعر «در حضور باد» حرف دلش را در فراق معشوق «بی دغدغه و بی ابهام» این گونه می‌زند:

«کلماتم را / در جوی سحر می‌شویم / لحظه‌هایم را / در روشنی بارانها / تا برای تو شعری بسرایم روشن / تا که بی دغدغه / بی ابهام / سخنانم را / در حضور باد / این سالک دشت و هامون / با تو بی پرده بگویم / که تو را / دوست می‌دارم تا مرز جنون» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۶: ۱۹۵).

غم و درد دوری از معشوق و یادآوری لحظات عاشقانه در سراسر مجموعه اشعار «آینه ای برای صداها» موج می‌زند؛ «باد صبح» و «بوی باران» و «عطر پاک جوکناران» برای شاعر کافی است تا یاد و خاطرات معشوق را برای او زنده کند: «در مشام جان به دشت یادها/ باد صبح و بوی بارانی هنوز/ در طلوع روشن صبح بهار/ عطر پاک جوکنارانی هنوز/ کشت زار ارزوهای مرا/ برق سوزانی و بارانی هنوز» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۶: ۲۱).

### نوستالژی گذشته گرای جمعی:

**الف: نوستالژی خاطره تاریخی:** وجود روحیه‌ی تحقیق در دکتر شفیع کدکنی، سبب پیوند شعر با عوالم دیگر از جمله تاریخ فرهنگ و... شده است و از این طریق دست به آفرینش‌های زیبای ادبی زده که غالباً همراه با حالت نوستالژیک است. م. سرشک هنگام توصیف گذشته‌ی تاریخی ایران، چنان همزاد پنداری می‌کند که گویی در میان آنان و با آنان زیسته است. مرحوم غلامحسین یوسفی در این باره می‌گویند: «شخص اگر بینش تاریخی احساس همبستگی با سرنوشت ملت خویش در طی اعصار داشته باشد این گونه احوال را احساس تواند کرد. در این صورت چه بسا در پهنه‌ی اندیشه و وجدان، زندگی خود و معاصرانش را استمرار حیات اسلاف و ملت خویش در طول قرون بیابد و از آن فراتر آن را پیوسته با جهان انسانیت در درازنای زمان ببیند» (یوسفی، ۱۳۶۸: ۷۸۵).

یکی از اشعار م. سرشک که در آن خواننده همراه شاعر در سفری تاریخی به گذشته‌ی ایران هم‌سفر می‌شود، شعر «هزاره‌ی دوم آهوی کوهی» است. شاعر، این شعر را در نگاهی به چند تصویر کاشی سروده است و با این بند نوستالژیک آغاز می‌شود: «تا کجا می‌برد این نقش به دیوار مرا/ تا بدانجا که فرو ماند/ چشم از دیدن و لب نیز زگفتار مرا» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۸: ۱۸). «ذکر نیشابور، هری، فرغانه، فرخار، غرناطه، یمگان، حلب، کاشغر، ابراهیم، حلاج، عین القضاة و امثال آن، نمودار زمینه‌ی ذهنی تاریخی شاعر است... و شاید تخیل وی به پرواز در فضای مکان‌ها و زمان‌های دور دارای گرایش بیشتر است» (یوسفی، ۱۳۶۸: ۷۸۶). در بند دوم شاعر با دیدن رنگ لاجوردی کاشی‌ها باز یاد آسمان و وطنش - سرزمین خراسان بزرگ می‌افتد: «لاجورد افق صبح نیشابور و هری ست/ که در این کاشی کوچک متراکم شده است/ می‌برد جانب فرغانه و فرخار مرا» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۸: ۱۸). در بند سوم شعر، کم‌کم

گذشته‌ها فریاد شاعر می‌آید و به بازگویی چند خاطره تاریخی می‌پردازد: «گردن زدن حسین بن منصور حلاج در روزگار المقتدر خلیفه عباس با حضور حامد بن العباس وزیر او در کنار جسر بغداد و سوزاندن پیکر وی و ریختن خاکسترش در دجله، سرگذشت مانی (مقتول به سال ۲۷۶ م. به دستور بهرام اول پسر هرمز)، آتشگاه کرکوی - که به روایت تاریخ سیستان «معبد جای گرشاسپ» بوده و سرود کرکوی که یکی از کهن ترین اشعار بازمانده فارسی دری است، پوریای ولی (پهلوان محمود خوارزمی م ۷۲۳ ه.ق.) که پهلوان شجاع و عارف بوده و مثنوی کنز الحقایق را سروده و داستان هایی از مردانگی های او در میان مردم معروف است» (یوسفی، ۱۳۶۸: ۷۸۷). شاعر آشنا با تاریخ سرزمین خود، با دیدن چند تصویر کاشی، این همه صحنه و چهره را فریاد می‌آورد:

«گرد خاکستر حلاج و دعای مانی / شعله آتش کرکوی و سرود زرتشت / پوریای ولی  
آن شاعر رزم و خوارزم / می نمایند در این آیینه رخسار مرا» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۸: ۱۹).  
یاد مرو و نیلوفرهای آن - که کسایی مروزی به وصف آنها پرداخته - و روایت تولد  
ایزد مهر از میان غنچه ی نیلوفر، از مشاهده کاشی ها در خاطر شاعر زنده می‌شود: «شاخ  
نیلوفر مرو است گه زادن مهر / کز دل شط روان شن ها / می کند جلوه از این گونه به دیدار  
مرا» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۸: ۱۹).

رنگ سبز کاشی‌ها یادآور سرو اساطیری کاشمر است که شرح آن به تفصیل در تاریخ  
بیهق ابوالحسن علی بن زید بیهقی مندرج است و اکنون از ورای قرون در صفحه کاشی‌ها در  
نظر شاعر جلوه گر شده است: «سبزی سرو قد افراشته ی کاشمر است / کز نمان سوی قرون /  
می‌شود در نظر این لحظه پدیدار مرا» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۸: ۲۰).

بوته‌ی گندمی که بر بامی روییده، کافی است خرمن‌ها و آبادی‌هایی را به یاد شاعر آورد  
که مغولان در حمله بی‌امان خویش به آتش کشیده و یا شهرهایی را که ویران کرده اند:  
«بوته گندم روییده بر آن بام سفال / باد آورده ی آن خرمن آتش زده است / که به یاد  
آورد از فتنه تاتار مرا» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۸: ۲۰).

تصور عبادتگاهی کهن، فکر او را بر بال و پر شعر خاقانی به «کوی مغان» پرواز می‌دهد:  
«عجبا کز گذر کاشی این مزگت پیر / هوس «کوی مغان است دگر بار مرا» (شفیعی کدکنی،

۱۳۷۸: ۲۱). «هرچند بی‌درنگ به یاد می‌آورد که هم در آن روزگار به فرمان انوشیروان، مزدک و پیروانش را - چنانکه در سیاست نامه آمده است - در میدان چوگان نگونسار تا نیمه ی بدن در چاه دفن کرده و هلاک نموده‌اند و میدان به صورت «باغی نگونسار از ناژوها» در آمده است» (یوسفی، ۱۳۶۸: ۷۸۹).

«گرچه بس ناژوی واژونه / در آن حاشیه اش / می‌نماید به نظر / پیکر مزدک و آن باغ مگونسار مرا» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۸: ۲۱). سرانجام شعر با همان بندی که آغاز شده بود، به پایان می‌رسد.

ب: نوستالژی خاطره قومی (بازگشت به اسطوره): م. سرشک علاوه بر بازگشت به تاریخ، به اسطوره‌های ملی ایرانیان نیز بازگشتی نوستالژیک دارد. بازگشت به اسطوره‌ها از اصول فکری مکتب رمانتیسم است که شاعرانی همچون ویلیام بلیک (William Blake) و ویلیام باتلر ییتز (William Butler Yeats) به آن گرایش داشتند. تلاش شاعر در این حیطة، سخن فروید درباره‌ی اسطوره را به یاد می‌آورد. او معتقد است که «اساطیر ته‌مانده‌های تغییر شکل یافته‌ی تخیلات و امیال اقوام و ملل،... و رؤیاهای متمدنی دوران بشریت در دوران جوانی‌اند» (باستید، ۱۳۷۰: ۳۳). م. سرشک نیز با یادآوری اسطوره‌ها تلاش می‌کند عهد باستان را برای خوانندگان متصور کند. ایشان در همان شعر هزاره دوم آهوی کوهی، در سفر عبرت‌آموز خود از خلال تصویرهای کاشی در فراخنای قرون، چنان تعبیر می‌کند که سیمرغ، پرنده اساطیری، او را به منقار گرفته و در آفاق پرواز می‌دهد: «در فضایی که مکان گم شده از وسعت ان / می روم سوی قرونی که زمان برده ز یاد / گویی از شهپر جبریل در آویخته‌ام / یا که سیمرغ گرفته است به منقار مرا» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۸: ۲۱).

شاعر با آوردن چهره‌های حماسی همچون رستم، افراسیاب، سیاوش و... شعر خود را با اسطوره‌ها و حماسه‌های ملی پیوند می‌زند و روزگاری را مجسم می‌کند که یاران رستم، می‌خواهند بیژن را از چاه افراسیاب برهانند و تلاش می‌کند که این اسطوره را واقعی جلوه دهد: «در گردش آور باز / آن جام‌جان پیوند / آن آینه جم را / بار دگر ای موبد آتشگه خاموش! / تا بنگرم در ژرفنای این حصارشوم / یاران رستم را.. هر گوشه‌ای از این حصار پیر / صد بیژن آزاده در بند است / خون سیاوش جوان در ساغر افراسیاب پیر / می‌جوشد» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۶: ۱۲۵).

– (۱۲۳). «بازگشت به مظاهر طبیعت» یکی دیگر از روش های بیان نوستالژیک اسطوره است. مظاهر طبیعت همواره مورد توجه انسان‌ها بوده است. درخت، کیوتر، خورشید، ماه، زمین، آسمان، ستاره و چشمه که در شعر م. سرشک از بسامد بالایی برخوردارند، در اسطوره‌های همه‌ی اقوام جهان دارای نمادهای ویژه‌اند. برای نمونه، «درخت» یکی از پرکاربردترین نمادهای بازگشت به مظاهر طبیعت است. در اسطوره‌ها، «نمادپردازی درخت، بر زندگی کیهانی، اعم از استمرار، رشد، تکثیر و مراحل تولید و بازتولید، دلالت می‌کند. درخت به معنای زندگی پایان‌ناپذیر و نماد جاودانگی است. بر بنیاد گفته‌ی الیاده (Elyade) مفهوم زندگی بی‌مرگ، از جهت هستی‌شناسانه، همان مفهوم «حقیقت مطلق» است و در نتیجه، درخت نماد حقیقت مطلق، یعنی مرکز جهان می‌شود. از آنجا که درخت دارای شکلی عمودی و بلند است، نماد مرکز جهان بودن آن، با تعبیر محور جهان، تبیین می‌شود. درخت با ریشه‌های فرورفته در زمین، و شاخه‌های برکشیده به سوی آسمان، نمادی از گرایش به بالاست...» (سرلو، ۱۳۸۹: ۸-۳۷۷). گویی م. سرشک در شعر «درخت هستی» کاملاً به اسطوره‌ی درخت واقف بوده است:

«درختی ست بالنده بالا/ از اینجا که ما تا سرود و ترانه / سوی بی‌سویی شاخ و برگش / بر او رسته بسیار و بسیارترها جوانه / درختی ست در گوشه گوشه ی باغ سبزی / که کس انتهایش ندیده...» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۸: ۴۰۷-۴۰۵).

او در شعری با عنوان «صدای بال ققنوسان» باز هم اسطوره‌ی ققنوس را زنده می‌کند: «پس از چندین فراموشی و خاموشی / صبور پیرم / ای خنیاگر پارین و پیرارین / چه وحشتناک خواهد بود. آوازی / که از چنگ تو برخیزد» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۶: ۲۴۴). «در بینش اساطیری، هنگامی انسان اساطیری می‌شود که مرکز وجودش به سبب بازگشت به سرچشمه و ازل، نقطه‌ی خلاق هر آیین، خاستگاه هر بنا و الهام هر کردار باشد. این نقش کیهان‌شناختی بدون جهش و بازگشت به آغاز، بی‌معنی است. انسان تنها زمانی می‌تواند اساطیری شود که جهان بنیاد شود» (شایگان، ۱۳۷۱: ۲۲۰). موضوعی که سرشک نیز در شعرش همواره به آن توجه داشته است. او در سفری به ژرفنای تاریخ و اسطوره از اقتدار گذشته‌ی کشورش یاد می‌کند،



آن زمانی که مرز ایران از غرب به دشت های روم و از شرق به دیار چین منتهی می شد، گویی شاعر همدوش با گردان و پهلوانان در صف کارزار با انیران بوده:

«... برده بود افسوس شیرین لای لای نغر تاریخم/ سوی شهر ساحل رویا/ من در آن بشکوه و طرفه شارسان دور/ شهوار رخس رویین غرور خویشان بودم/ باختر سو تاختگاهم: دشت های روم/ مرز خاور سوی فرمانم: دیار چین (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۶: ۱۱۲-۱۰۷).

### نتیجه

نوستالژی در اصطلاح ادبی به شیوه‌ای از نگارش اطلاق می‌شود که بر پایه‌ی آن شاعر یا نویسنده در سروده یا نوشته‌ی خویش، گذشته‌ای را در نظر دارد یا سرزمینی که یادش را در دل دارد، حسرت‌آمیز و دردآلود ترسیم می‌کند و به قلم می‌کشد. نمونه‌های موفق مؤلفه‌های نوستالژی از جمله غم غربت، بازگشت به دوران کودکی و جوانی، دوری از معشوق، خاطره‌ی جمعی و فردی و... در شعر م. سرشک نمود دارند. از میان انواع نوستالژی، م. سرشک به نوستالژی دوری از وطن و نوستالژی گذشته‌گرای جمعی توجه بیشتری دارد. شاعر هرگاه در دیاری غریب می‌افتد، بی‌درنگ یاد کدکن و نیشابور و خراسان و مناظر و خاطرات آن می‌افتد و با درد و حسرت از آنها یاد می‌کند. دوران پاک و معصوم کودکی و شور و شادمانی آن، سپری کردن ایام در دامن مادر همراه با گفتن داستان و افسانه، بازی کردن در کوچه و شیطنت‌های خاص کودکی در عمق وجود شاعر رسوخ کرده است و با کوچکترین بهانه و تلنگری، لحظه‌آرای خلوت شاعر می‌شوند. از سوی دیگر، شاعر در عاشقانه‌هایش غالباً با حسرت از روزهای خوش عاشقانه‌ای یاد می‌کند که توأم با عشق و جنون بوده است. سرشک هرگاه در حوزه‌ی «رمانتیک» طبع‌آزمایی کرده، بی‌شک به مؤلفه‌های نوستالژی نیز توجه داشته است. او دل‌بسته‌ی فرهنگ و تاریخ ایران است و به آسانی می‌توان ناخودآگاه جمعی و قومی ایرانیان را از خلال سروده‌هایش پیدا کرد. بازگشت‌های متعدد به تاریخ و اسطوره در شعر م. سرشک تداعی‌گر لحظه‌های وقوع آنهاست، به طوری که خواننده هنگام خواندن آنها، احساس می‌کند که شاعر در میان آنان و با آنان بوده است. خواننده در این سفر پر هیجان و عبرت‌آموز به همراه شاعر به فراخنای قرون می‌رود و گاهی همچون شاعر دچار نوستالژی می‌شود و این کمترین فایده‌ای است که عائد او می‌گردد.

## منابع

- ۱- آبراهام، کارل، رؤیا و اسطوره، ترجمه جلال ستاری، تهران: مرکز، ۱۳۷۷.
- ۲- آشوری، داریوش، فرهنگ علوم انسانی، تهران: مرکز، ۱۳۸۱.
- ۳- اسماعیل پور، ابوالقاسم، اسطوره، بیان نمادین، تهران: سروش، ۱۳۸۷.
- ۴- اصیل، حجت الله، آرمان شهر در اندیشه ایرانی، تهران: نشر چشمه، ۱۳۸۱.
- ۵- الیاده، میرچا، اسطوره، رؤیا، راز، ترجمه رؤیا منجم، تهران: فکر روز، ۱۳۷۴.
- ۶- انوشه، حسن، فرهنگ نامه ادبی فارسی، جلد ۲، تهران: سازمان چاپ و انتشارات، ۱۳۷۶.
- ۷- باستید، روژه، دانش اساطیر، ترجمه جلال ستاری، تهران: توس، ۱۳۷۰.
- ۸- بشردوست، مجتبی، در جستجوی نیشابور (زندگی و شعر شفيعی کدکنی)، تهران: ثالث، ۱۳۷۹.
- ۹- ثروت، منصور، آشنایی با مکتب های ادبی، تهران: سخن، ۱۳۸۵.
- ۱۰- داد، سیما، فرهنگ اصطلاحات ادبی، تهران: مروارید، ۱۳۸۷.
- ۱۱- دهخدا، علی اکبر، لغت نامه، تهران: سازمان لغت نامه، ۱۳۶۰.
- ۱۲- سپهری، سهراب، هشت کتاب، تهران: انتشارات طهوری، ۱۳۸۰.
- ۱۳- سرلو، خوان ادواردو، فرهنگ نمادها، ترجمه مهرانگیز اوحدی، تهران: دستان، ۱۳۸۹.
- ۱۴- سه یر، رابرت و لووی، میشل، رماتیسم و تفکر اجتماعی، ترجمه یوسف ایاذری، فصلنامه ارغنون، سال ۱، شماره ۲، ۱۳۷۳، صص ۱۷۴-۱۱۹.
- ۱۵- سیدحسینی، رضا، مکتب های ادبی، تهران: انتشارات نیل، ۱۳۶۶.
- ۱۶- شایگان، داریوش، بتهای ذهنی و خاطره ازل، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۱.
- ۱۷- شریفیان، مهدی، بررسی فرایند نوستالژی در شعر معاصر (بر اساس اشعار نیما و اخوان ثالث)، فصلنامه کاوش نامه، سال هفتم، شماره ۱۲، ۱۳۸۵، صص ۶۲-۳۳.
- ۱۸- شریفیان، مهدی، روانشناسی درد، همدان: دانشگاه بوعلی سینا، ۱۳۸۷.
- ۱۹- شفيعی کدکنی، محمدرضا، ادوار شعر فارسی، تهران: سخن، ۱۳۸۱.
- ۲۰- \_\_\_\_\_، شبخوانی، تهران: توس، ۱۳۶۱.
- ۲۱- \_\_\_\_\_، مجموعه شعر هزاره ی دوم آهوی کوهی، تهران: سخن، ۱۳۷۸.
- ۲۲- \_\_\_\_\_، مجموعه شعر آینه‌ای برای صداها، تهران: سخن، ۱۳۷۶.
- ۲۳- عالی عباس آباد، یوسف، غم غربت در شعر معاصر، مجله گوهر گویا، ش ۶، ۱۳۸۷، صص: ۶۲-۳۳.

- ۲۴- فورست، لیلیان، **رمانتیسیم**، ترجمه مسعود جعفری جزی، تهران: مرکز، ۱۳۸۰.
- ۲۵- هورن بوی، آ. اس، **فرهنگ آکسفورد**، آکسفورد: دانشگاه آکسفورد، ۱۹۹۳.
- ۲۶- یوسفی، غلامحسین، **چشمه روشن**، تهران: نشر علمی، ۱۳۶۹.
- ۲۷- یونگ، کارل گوستاو، **چهار صورت مثالی**، ترجمه پروین فرامرزی، تهران: آستان قدس، ۱۳۶۸.

### Sources:

- 1-Abraham, Carl. **Dreams and Myths**, translated by: Jalal-e- Sattari, Tehran, Marcaz, 1998.
- 2-Ashouri, Darush. **Encyclopedia of humanities**, Tehran, Marcaz, 2002.
- 3-Esmaeil- Pour, Abolghasem. **Mythological**; symbolic expression, Tehran, Soroush, 2008.
- 4-Asil, Hojjat-Allah. **Utopian in Iranian solicitude**, Tehran, Cheshmeh, 2002.
- 5-Mercia, Elide. **Myths, dreams, symbol**, translated By: Roya Monajjem, Tehran, Fekre Rooz publication, 1995.
- 6-Anoosheh, Hasan. **Persian Encyclopedia of literature**, Vol.2, Tehran, Sazman-e- Chap va Enteshrat publication, 1997.
- 7-Bastyd Rouge. **Knowledge of mythology**, translated by: Jalal-e- Sattari, Tehran, Toos, 1991.
- 8-Bashar-Doost, Mojtaba. **In search of Nishapur**; life and poetry Shafiee Kadkani, Teehran, Sales, 2000.
- 9-Servat, Mansour, **Introduction to Literary Schools**, Tehran, Sokhan 2006.
- 10-Sima, Dad, **Encyclopedia of literature phrases**, Tehran, Morvarid, 2008.
- 11-Dehkhoda, Ali-Akbar, **Encyclopedia**, Tehran, Sazman Loghat-Nameh, 1981.
- 12-chowan Eduardo. **A dictionary of symbol**, translated by: Mehr-Angiz-e- Ohadi, Tehran, Dastan, 2010.
- 13-Sawyer Robert and Michael Lowe. **Romanticism and social thought**, translated by: Yosouf-e- Abazari, Arghanoon, Vol. 1, Nom. 2. Pp. 119-174: 1994.
- 14-Seyed-Hosseini, Reza, **Literary Schools**, Tehran, Nil, 1987.
- 15-Shayegan, Darush, **eternal totems and psycho- dreams**, Tehran, Amir-Kabir, 1992.

- 16-Sharifian, Mahdi, **Nostalgia in the process of Sohrab Sepehri**, Journal of Lyrical Literature Researches, Vol. 5, Nom. 8, Pp. 51-72: 2007.
- 17- \_\_\_\_\_, **Processes of nostalgia in contemporary poetry: the poetry of Nima and Akhavan**, Kavoshnameh, Vol. 7, Nom. 12, Pp. 12-62: 2006.
- 18- \_\_\_\_\_, **Psychology of Pain** (missing in eight fields of Persian poet), Hamedan, Bu-Ali-Sina University, 2008.
- 19- Shafiee-Kadkani, Mohammad-Reza, **Periods of Persian poetry**, Tehran, Sokhan, 2002.
- 20- \_\_\_\_\_, **Shab-khani**(poets collection), Tehran, Toos, 1982.
- 21- \_\_\_\_\_, **Hezare-ye- Dovvom-e- Ahooy-e- Kohi** (Second millennium of the Mountain Deer) (poets collection), Tehran, Sokhan, 1999.
- 22- \_\_\_\_\_, **Ayeneii- Baray Sedaha**(Mirror for sounds) (poets collection) , Tehran, Sokhan, 1997.
- 23-Alli- Abbas- Abad, yosouf, **Nostalgia in contemporary poetry**, Journal of Persian Language and Literature (Gawhar-i Guya), Nom. 6, Pp. 155-180: 2008.
- 24-Forrest, Lillian. **Romanticism**, translated by: Masoud Jafari- Jazi, Tehran, Marcaz, 2001.
- 25-Horn, Boy, A. S. **Oxford Dictionary** (English to English), Oxford, Oxford University press, 1993.
- 26-Yosoufi, Gholam-Hosseini, **Cheshme-ye- Roshan** (Clear Springs), Tehran, Elmi, 1990.
- 27-Jung, Carl Gustav. **Four archetypes**, translated by: Parvin-e-Faramarzi, Tehran, Astan Quds publication, 1989.